

ظاهریت و باطنیت حق

(متن پژوهی بخشی از خطبه ۶۵ نهج‌البلاغه)

✍ طاهره سترگ^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۲/۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۴/۲۰

چکیده

در قرآن کریم، مفاهیم زیادی وجود دارد که نیازمند تفسیر است و امام علی (علیه‌السلام) که قرآن ناطق است در سخنان خویش و از جمله نهج‌البلاغه که گزیده‌ای از این سخنان است؛ به تفسیر و تبیین آیات الهی پرداخته و از آن‌جا که متون قدیم عربی و فارسی در طول تاریخ در اثر استنساخ مکرر و یا سهوالقلم کاتبان، دست‌خوش تصحیف و اختلاف فراوان شده و در برخی موارد بیان اختلاف نسخه‌ها حتی چند برابر اصل متن گردیده و این امر به دشواری و درک متن و ترجمه آن انجامیده است. آن‌چه در این مقال بدان پرداخته می‌شود عبارت «كُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرِ بَاطِنٍ» در خطبه ۶۵ نهج‌البلاغه که به «كُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرِ بَاطِنٍ» ضبط شده به عنوان شاهد تأثیر تصحیف در شرح و ترجمه متون که مورد بررسی قرار گرفته و در نتیجه روشن می‌گردد:

۱. بسیاری از شارحان و مترجمان نهج‌البلاغه با کمک سیاق کلام توانسته‌اند همان وجه صحیح عبارت را ترجمه و شرح نمایند. ۲. تصحیف برخی موارد می‌تواند موجب اشکال و اشتباه در متون قدیم شود. ۳. تصحیف بینابین متون در برخی موارد موجب می‌شود متن در دست تصحیح دقیق‌تر و صحیح‌تر ارائه گردد.

کلیدواژگان: نهج‌البلاغه، تصحیف، غَيْرَ غَيْرُ بَاطِنٍ؛ غَيْرَ بَاطِنٍ، خطبه ۶۵

۱. دکتری مدرسی معارف گرایش قرآن و متون دانشگاه قرآن و حدیث شهر ری؛ طلبه سطح چهار تفسیر تطبیقی مجتمع آموزش علوم اسلامی کوثر؛ (t.setorg@yahoo.com)

۱. مقدمه

یکی از متون ارزشمند و گهربار اسلامی، نهج البلاغه است؛ چون بین نسخه‌های خطی آن و روایت کلام آن حضرت در سایر تألیفات و کتاب‌های تاریخ و حدیث در موارد بسیاری اختلاف وجود دارد که منشأ برخی هم تصحیف می‌باشد؛ اثر این اختلاف و تصحیف در ترجمه‌ها منعکس گردیده و مترجمانی که مقید به ترجمه حرف به حرف هستند، بدون توجه به سیاق کلام، ترجمه‌ای تحت‌اللفظی و غالباً نامفهوم ارائه داده‌اند و مترجمانی که مقید به فهم نص و ترجمه محتوا بوده‌اند، سعی کرده‌اند بدون تقید به ترجمه تحت‌اللفظی، محتوا و مفهوم آن را بیان کنند؛ از این رو پیش از ورود به بحث، واژه تصحیف مورد تدقیق قرار می‌گیرد.

معنای تصحیف در لغت به معنای خطا در نوشته می‌باشد (اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیه، ذیل صحف)؛ همچنین عبارت است از تشابه خط دو یا چند کلمه به گونه‌ای که اگر نقطه یا نقطه‌های یکی از آن دو کلمه حذف یا جابه جا شود؛ عین آن کلمه دیگر گردد (ر.ک: ابن حجه الحموی، ۱، ۸۵) که در علم حدیث یا به صورت سهوی و یا عمدی ایجاد شده است و در عین حال فرق آن با تحریف بر خلاف تصحیف، فاسد بودن انگیزه را شرط دانسته‌اند (مامقانی، مقباس الهدایه فی علم الدرایه، ۱، ۲۴۳).

در تعدادی از نسخه‌های «نهج البلاغه» جمله بالا به این صورت آمده است: «وَ كُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ غَيْرُ بَاطِنٍ وَ كُلُّ بَاطِنٍ غَيْرُهُ غَيْرُ ظَاهِرٍ» و جمعی از شارحان نهج البلاغه اصرار بر این امر دارند که «غیر» در هر دو جمله (... غیر باطن... غیر ظاهر) یا باید وجود داشته باشد و یا در هر دو حذف شود! حتی بعضی ادعای قطع و یقین کرده‌اند که نسخه «صبحی صالح» که در جمله اول، غیر ندارد و در جمله دوم دارد، نادرست است و البته قرینه وحدت سیاق نیز چنین اقتضایی را دارد.

سؤال اصلی که این پژوهش با آن روبه‌روست: کدام یک از نسخ نهج البلاغه درباره ظاهریت و باطنیت خطبه ۶۵ نهج البلاغه صحیح بوده و آیا این تغییر نسخ خللی در معنای آن ایجاد می‌نماید؟

این بحث از روش اسنادی، تحلیلی با نگاهی نو و کاربردی ابتدا به بررسی شروح؛ ترجمه و نسخ مختلف نهج البلاغه پرداخته و سپس به مقایسه مدقانه و تحلیل مضامین آن پرداخته و نتایجی حاصل آمد که در خاتمه ذکر خواهد شد.

از آن جا که منشأ تصحیف فقط شنیدن یا دیدن نیست، بلکه فراموشی، سرپیچی قلم، اشتباه در فهم، ذهنیات راوی و مانند این‌ها نیز گاه موجب تغییر ناخودآگاه نوشته یا گفته می‌شود (قاضی عیاض، ۱۹۷۷ق، ۱، ۱۶۰). راجع به امر تصحیف و اختلاف نسخ در علم الحدیث کتب مختلفی نگاشته شده؛ از جمله الاخبارالدخیله از شیخ محمدتقی تستری، معجم رجال الحدیث از آیت‌الله خویی، بخش اختلاف کتب و اختلاف النسخ. اما درباره بحث تصحیف و تحریف در نهج‌البلاغه؛ کتاب نهج‌البلاغه بین عواصف‌التحریف و النقصان که محمد هادی امینی آن را با عنوان «نهج‌البلاغه و تند بادهای تحریف و کاستی» ترجمه کرده است. دیگر ترجمه فارسی آن در نهج‌البلاغه از منظر فرزنانگان، صص ۷۳ - ۹۸؛ تستری، محمد تقی، بهج‌الصباغه، ج ۱، صص ۲۹ - ۳۹؛ تراثنا، العدد الخامس. اگر به صورت تک موضوعی راجع به خطبه‌های نهج‌البلاغه باشیم در ارتباط با این خطبه که به بیان تصحیف در آن پردازد؛ مطلبی یافت نشد.

در گزارش ضبط خطبه با تحلیل پارگراف اول، بند آخر از خطبه ۶۵ نهج‌البلاغه که به نحوی اشاره به کمال مطلق الهی دارد: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ تَسْبِقْ لَهُ خَالٌ حَالًا فَيَكُونُ أَوْلًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ آخِرًا وَ يَكُونُ ظَاهِرًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ بَاطِنًا... وَ كُلُّ بَصِيرٍ غَيْرُهُ يَغْمَى عَنْ خَفِيِّ الْأَلْوَانِ وَ لَطِيفِ الْأَجْسَامِ وَ كُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ بَاطِنٌ وَ كُلُّ بَاطِنٍ غَيْرُهُ ظَاهِرٌ لَمْ يَخْلُقْ مَا خَلَقَهُ لِتَشْدِيدِ سُلْطَانٍ وَ...» (خطبه ۶۵). می‌توان متغیرهای آن را دو وجه کلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُ بَاطِنٍ؛ كُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ بَاطِنٌ و تَوَابِعِ این متغیر عبارت است از وجوه شروع و ترجمه‌های گوناگونی که بررسی شده است.

- نسخ خطی

این خطبه به وسیله عده‌ای از دانشمندان به شرح زیر نقل شده است:

- ۱- ابراهیم بن محمد ثقفی (ف. ۲۸۳ ه. ق.) در کتاب «الغارات»، ۱، ۱۷۵ - ۱۷۲.
- ۲- ثقة‌الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رازی (ف. ۳۲۸ ه. ق.) در «اصول کافی»، (کتاب التوحید، باب جوامع التوحید، ۱، ۱۸۲ حدیث اول).
- ۳- شیخ صدوق (ف. ۳۸۱ ه. ق.) در «کتاب التوحید»، باب ۱، به سند متصل به امیر المؤمنین (علیه السلام) (نهج‌السعادة، ۳، ۳۵۲).
- ۴- علی بن محمد بن شاکر اللیثی الواسطی (ف. در قرن پنجم) در کتاب «عیون‌الحکم و المواعظ» تألیف سال ۴۵۷ (مصادر نهج‌البلاغه، ۲، ۱۹۹).

۵- عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی (ف. ۵۱۰ ه. ق.) در «غررالحکم و دررالکلم» (شرح جمال‌الدین محمد خوانساری)، ج ۴، ح ۶۸۷۷، ۶۸۷۸، ۶۸۸۴، ۶۸۸۵، ۶۸۸۷، و ۶۸۸۹، ۶۸۹۰، ۶۸۹۱، ۶۸۹۴، ۶۸۹۵: ۵، ح ۷۵۶۲.

اگر چه دو منبع آخر متأخر از نهج‌البلاغه است، لیکن اختلاف آن‌ها در نقل با نهج البلاغه نشان می‌دهد که هر سه از یک منبع نگرفته‌اند.

هم‌چنین ثقة‌الإسلام کلینی می‌گوید: امیرالمؤمنین برای بار دوم مردم را به جنگ با معاویه فراخواند و چون گرد آمدند این خطبه را ایراد کرد. بنابراین باید تاریخ آن میان سال‌های ۳۸ تا ۴۰ بوده باشد.

چنان‌که گفته شد یک دسته از نسخه نهج‌البلاغه چه خطی و چه چاپی با دسته دیگری از آن‌ها اختلاف دارد. ما منبع یک دسته را نسخه اصل یعنی نوشته سید رضی می‌دانیم که در سال ۴۰۰ تعریف شده تألیف و نماینده آن نسخه ابن شدقم زیباترین هم‌چنین به نظر می‌رسد نسخه آتشی منبع اصلی نسخه‌های خطی و چاپی مانند شرح ابن ابی‌الحدید می‌باشد.

نشانی	شماره خطبه	نسخه
ج ۱۵۳/۵	۶۴	ابن ابی‌الحدید
ج ۳۶۲/۲	۶۲	ابن میثم بحرانی
ج ۱۷۵/۱	۶۳	بهج الصباغه

ص ۱۱۵	۶۵	ترجمه نهج البلاغه (دشتی)
ج ۱۱۲ / ۱	۶۴	ترجمه نهج البلاغه (قرن ۶ و ۵)
ج ۳۳۲ / ۱	۶۲	حدائق الحقائق فی شرح نهج البلاغه
ج ۹۶ / ۱	۶۵	سید رضی (صبحی صالح)
ج ۵۲ / ۲	۶۴	فی ضلال نهج البلاغه
ج ۱۵۶ / ۱	۶۴	فیض الاسلام
ج ۵۳ / ۲	۶۳	مصادر نهج البلاغه و آسانیده
ج ۲-۳ / ۵	۶۴	منهاج البراعه (خوئی)
ص ۶۹	۶۴	نهج نواب (لاهیجی)

ضرورت و اهمیت بحث از آن جا ناشی می‌شود که نهج البلاغه کتابی است که دارای جامعیت خاصی در حوزه‌های مختلف بوده و از جمله مباحث صفات الهی، ظاهریت و باطنیت حق که با رجوع به نسخ مختلف دریافتیم این واژه، گاهی مضاف بر کلمه غیر شده و این اضافه و حذف، ما را بر آن داشت تا جویای حقیقت امر به کار رفته شویم و تأثیر این تغییر، عمدی بودن آن بر اثر خیانت یا غیر عمد بودن تغییر حاصله را واکاوی نمائیم.

برای بررسی تحلیل تطبیقی به کارگیری نسخ و شروح مرتبط به ظاهریت و باطنیت حق ابتدا به بررسی مفردات و سپس به بررسی دقیق شروح و تفاسیر به ضمیمه تحلیل فقه الحدیثی آن‌ها پرداخته‌ایم.

۲. مفهوم‌شناسی

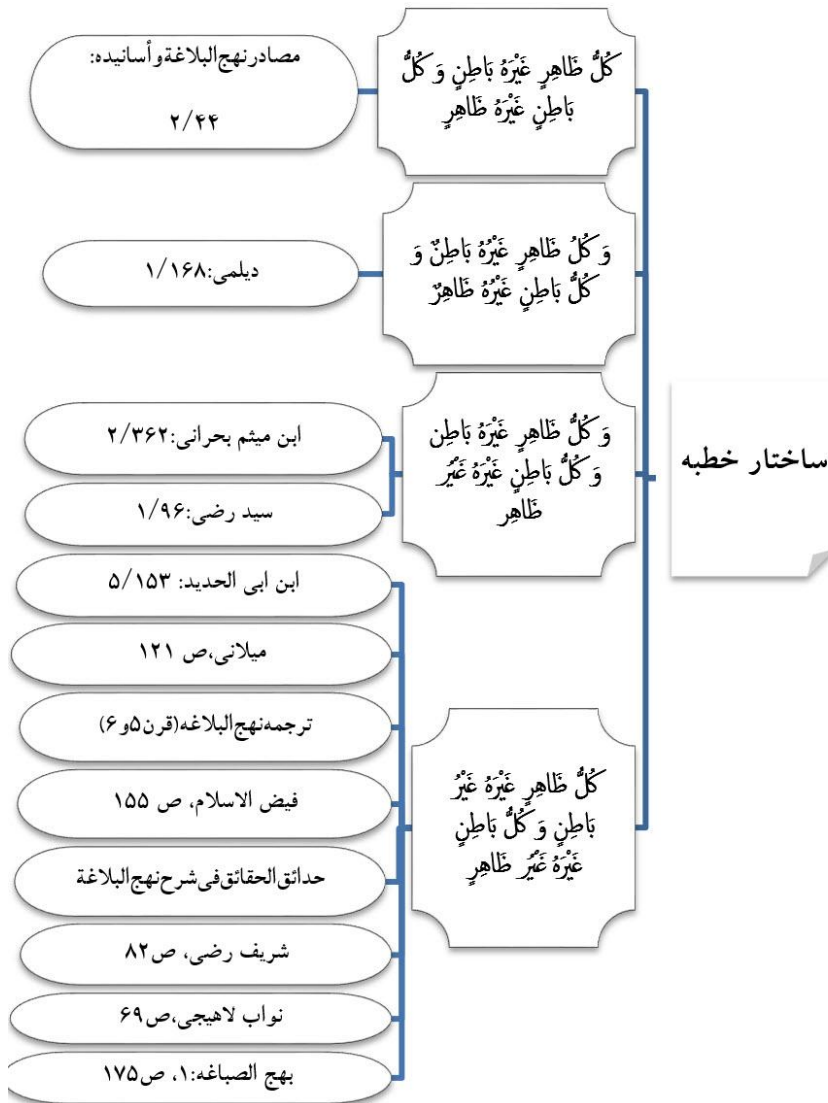
مراد از الباطن: «العالم بما بطن من خفیات الامور فلا شیء دونه ای أقرب منه سبحانه إلیه، هذا» (هاشمی خوئی، ۱۴۰۰، ش، ۱۱۸، ۷). به خفیات امور عالم است.

اما در اصطلاح باطن بودن خداوند به دو معناست: اوّل؛ آن که، دریافت ذات مقدّس حق بر خردها پوشیده است. دوّم؛ آن که ذات او در همه چیز نفوذ دارد و باطن تمام امور نهفته، بر او معلوم و آشکار است (بحرانی، ۱۳۷۵، ش، ۲، ۳۷۴).

- مراد از الظاهر: «الغالب القاهر علی کلّ شیء فکلّ شیء مقهور دون قدرته، ذلیل تحت عزّته» (هاشمی خوئی، ۱۴۰۰، ش، ۷، ۱۱۸). غالب قاهر بر هر چیز و همه چیز ذلیل تحت عزت اوست. معنای ظاهری که در مقابل معنای باطن، به تعبیر اوّل باشد کاملاً روشن است. اما ظاهری که در برابر باطن به معنای دوّم باشد، این است که بر ظاهر اشیا اطلاع دارد و باطن آن‌ها را نمی‌داند. بدین معناست که گفته می‌شود، فلان شخص مرد ظاهربین است و یا ظاهری است (بحرانی، ۱۳۷۵، ش، ۲، ۳۷۴).

لفظ غیر دوم «کُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ غَيْرُ بَاطِنٍ» که در اکثر نسخ مرفوع بوده، صفت برای کل است؛ اما در بعضی نسخ به صورت اعراب نصب به کار رفته که یا در جایگاه استثناء و یا حال واقع می‌شود (هاشمی خوئی، ۱۴۰۰، ش، ۵، ۴).

همچنین در این قسمت خطبه، تحلیلی در ساختار ادبی صورت نگرفته بود اما در باب کلّ عزیز غیره ذکر شده که در صورت مرفوع بودن غیر، صفت برای کل است و نیز می‌توان آن را مجرور خوانده و صفت «عزیز» در نظر گرفت و در صورت منصوب بودن نیز می‌تواند از ادوات استثناء باشد؛ چرا که در این صورت خود، اعراب مستثنی را می‌گیرد؛ که نظر مختار به نحو سیاق جمله ماقبل می‌توان در باب تشابه بر این قسم خطبه نیز «کُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ غَيْرُ بَاطِنٍ» تعلیل نمود.



۳. ترجمه

....جز او، هر آشکاری در نهان نیست و جز او، هر نهانی آشکار نباشد (ترجمه آیتی، ۱۳۷۸ش، ذیل خطبه ۶۴).

... و هر آشکاری جز او غیر پنهان، و هر پنهانی جز او غیر ظاهر است (ترجمه انصاریان، ۱۳۸۶ش، ذیل خطبه ۶۴، ۱۵۰).

... هر ظاهری غیر از او پنهان، و هر پنهانی جز او آشکار است (ترجمه دشتی، ۱۳۷۹ش، ذیل خطبه ۶۵، ۱۱۵).

... و هر آشکاری جز او در نهنان نیست، و جز او هر چه در باطن است عیان نیست (شهیدی، ۱۳۷۸ش، ذیل خطبه ۶۵، ۴۶۴).

... جز خداوند، هر چه آشکار باشد دیگر نهنان نیست و هر چه نهنان باشد دیگر آشکار نیست (محمدی ری شهری، ۱۳۸۹ش، ۷، ۲۶۷).

... و غیر او هر آشکاری پنهان نیست و هر پنهانی آشکار نیست (پس او هم آشکار و هم پنهان است: آشکار است از جهت این که از روی آثار و علامات بر هیچ کس پنهان نیست، و پنهان است از جهت این که محال است و نمی شود کنه ذاتش را درک نمود (فیض السلام، ۱۳۷۹ش، خطبه ۶۴).

... هر باطنی غیر از او به جز ظاهر نیست (زیرا هر چیزی که از دیده پوشیده ماند، در خاطره ها نقش نمی گیرد؛ غیر از خداوند متعال که به صفات کمال و جمال موصوف است) (شریف رضی، ۱۳۶۴، ۱۲۵).

... هر موجودی آشکار جز او، غیر باطن است و هر موجود باطنی غیر از او، غیر ظاهر است (جعفری، ۱۳۸۰، ۱۷۳).

... و هر آشکاری غیر او پنهان است و هر پنهانی غیر او آشکار (مکارم شیرازی، ۵ش، ۱۲۷).

... هر ظاهری غیر از او پنهان و هر پنهانی جز او آشکار است (مغنیه، ۱۳۸۷ش، ۲، ۵۰).

در ترجمه های فوق، موردی که موجب قصور و اشتباه در فهم مطلب گردد، یافت نشد و همگی اذعان به این امر دارند که هر باطنی جز خداوند غیر ظاهر است و هر ظاهری جز او غیر باطن است.

۴. شروع نهج البلاغه

۴-۱. شرح پیام امیرالمومنین (مکارم شیرازی)

در بحث صفات خدا توجه به این نکته بسیار لازم است و غفلت از آن مایه گمراهی است که صفات جمال و جلال او، هیچ شباهتی به صفات مخلوقات ندارد، به همین دلیل هنگامی که وارد بحث صفات خدا می شویم با شگفتی هایی روبه رو می گردیم؛ از جمله این که صفاتی که

در عالم مخلوقات باهم متضادند در آن جا در کنار یکدیگر قرار دارند. مثلاً در جهان مخلوقات چیزی که اول است آخر نیست و چیزی که آخر است اول نیست؛ و چیزی که ظاهر است باطن نیست و چیزی که باطن است ظاهر نیست؛ ولی در ذات پاک خداوند، اول و آخر و ظاهر و باطن جمع است. گذشته از این، در جهان مخلوقات، صفات به تدریج یکی پس از دیگری ظاهر می‌شود و تکامل می‌یابد و شکل می‌گیرد ولی در صفات خداوند، نه سیر تدریجی دیده می‌شود و نه مقدم و مؤخر بودن! در نخستین جمله‌های این خطبه، به همین حقیقت اشاره شده است. می‌فرماید: «ستایش مخصوص خداوندی است که هیچ وصفی از او، بر وصف دیگرش پیشی نگرفته است (تا بتوان گفت): پیش از آن که آخر باشد اول بوده است و قبل از آن که باطن باشد ظاهر بوده است» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶ ش، ۳، ۶۷-۶۸).

در نهمین و دهمین توصیف می‌فرماید: «هر آشکاری غیر او پنهان است و هر پنهانی غیر او آشکار نیست». (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶ ش، ۳، ۶۹-۷۰).

این توصیف‌ها در ذات خداوند و درباره دیگران، در حقیقت از همان ویژگی نامحدود بودن و محدود بودن سرچشمه می‌گیرد؛ از آن جا که ذات پاکش نامتناهی است، آثار او سرتاسر هستی را فرا گرفته و ظهور مطلق و بی قید و شرط، در همه جا و هر زمان از آن اوست (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶ ش، ۳، ۶۷-۶۸).

اضافه بر این اگر چیزی ظهوری دارد - هر چند ظهور نسبی و محدود - آن هم به برکت وجود پروردگار است، و گرنه ممکنات در ذات خود، به طور کلی تاریک و ناپیدایند. این که در بخش دوم این توصیف، می‌فرماید: «هر پنهانی جز او آشکار نیست» اشاره به این حقیقت است که در عین پنهان بودن کنه ذات خداوند از همه موجودات، و خارج بودن از دسترس عقول تمام انسان‌ها - حتی اولیاء و انبیاء - آثار او همه جا را گرفته و در عین پنهانی، آشکار است؛ در حالی که موجودات دیگر اگر پنهان باشند، آشکار نیستند و اگر آشکار باشند، پنهان نیستند. مثلاً انسانی که مستور و در حجاب است، برهنه نیست و آن کس که آشکار است، مستور و در حجاب نیست؛ ولی خداوند با این که ذاتش کاملاً مستور است، وجودش کاملاً آشکار است و در عین پنهانی، ظاهر است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶ ش، ۳، ۷۸-۷۹).

تحلیل فقه الحدیثی: با توجه به نگارش این شرح می‌توان به نگاه ادبی شرح و توجه ایشان به کلام حضرت به شیوه اجتهادی در فهم مفردات و ترکیبات و همچنین استفاده از قرائنی مانند تضمین‌ها (آیه، مثل، روایات) و خانواده حدیث بهره برد که تحلیل و متن آن را می‌توان صحیح دانست.

۴-۲. شرح فی ضلال نهج البلاغه (مغنیه)

«و کلّ ظاهر غیره غیر باطن» این جمله به شیوه دیگری نیز نقل شده است: «و کلّ ظاهر غیره باطن» به نظر می‌رسد که جمله نخست درست باشد و معنا چنین است: ذات هر موجود دیگری را می‌توانیم دریابیم و به نحوی آن را تصوّر کنیم؛ چه مانند سنگ و درخت از نوع اجسام باشد و چه مانند عقل و علم، جسمانی نباشد. پدیده‌های جسمانی یا ذاتشان قابل درک هستند و یا یکی از آثار وجودی‌شان از راه حس قابل درک است و پدیده‌های غیرجسمانی نیز از طریق آثار و نشانه‌هایشان، شناختنی هستند. برای نمونه، کتاب از دانش‌نگارنده آن پرده برمی‌دارد؛ زیرا پیوندی بین نویسنده و نوشته وجود دارد. این موضوع، درباره خدا درست نیست؛ زیرا آفریده‌ها و آثارش (مغنیه، ۱۳۸۷ش، ۲، ۵۴) بازتابی از ذاتش نیستند و نهایت دانش و قدرتش را نشان نمی‌دهند. این آثار هر چند بزرگ باشند، هرگز شباهتی با پدیدآورنده‌شان ندارند. در عین حال، آثار خداوند گویای دانش و قدرت و حکمت و اراده او هستند. پس می‌توان گفت که عقل گرچه، امکان شناخت اجمالی خدا را دارد، اما تصور ذات او برایش ناممکن است. «و کلّ باطن غیره غیر ظاهر» گرچه وجود خداوند، همانند عقل پنهان است و از راه آثارش شناخته می‌شود؛ لیکن ظهور خداوند برخلاف عقل آشکار و روشن است. از این روی، آثار عقل تنها در برخی از اشیا دیده می‌شود و آثار خداوند در همه چیز دیدنی است: «در هر چیزی نشانه‌ای بر یگانگی او است» (مغنیه، ۱۳۸۷ش، ۲، ۵۵-۵۶؛ نک: المجازات النبویه، ۲۲۱؛ دلائل الإمامة، ۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۴۱۲، ۶).

تحلیل فقه الحدیثی: ایشان با قیاس بین نسخ مختلف و معناشناسی مفردات کلام سعی بر نسخه‌شناسی و تحلیل معنای صحیح این قسمت خطبه را دارند که موفق بر این امر نیز شدند.

۴-۳. شرح ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)

و هر موجودی آشکار غیر از او غیر باطن است و هر موجود باطنی غیر از او غیر ظاهر است. قطعا به معنای آغاز و پایان که در اجسام و جسمانیات و زمان و زمانیات به کار می‌روند، نیست؛ چنان‌که واحد بودن خدا که در مواردی از آیات قرآنی (حدید، آیه ۳) آمده است، به معنای واحد عدد و معدودی نیست. بلکه چنان‌که در دعای عدیله اشاره شده است:

«وجوده قبل القبل فی ازل الازال و بقائه بعد البعد من غیر انتقال و لا زوال» وجود اقدس ربوبی پیش از پیش در ما فوق زمان و هرگونه امتداد در ازل آزال و بقاء او بعد از

بعدها است، بدون انتقال از حالی به حالی و بدون زوال و فنا، می‌باشد و بدان جهت که خداوند در مسیر دگرگونی حالات نیست، لذا ظهور وجود خداوندی سبقت به باطنی بودن آن نیز ندارد، زیرا کمال مطلق در ذات خداوندی دلالت واضح به این مطلب دارد که عروض اندک تغییر به آن ذات اقدس امکان‌ناپذیر است.

بدیهی است که خفا و پنهانی در برابر آشکار و پیدائی است. (این دو مفهوم متضایفین می‌باشند). بنابراین معنای این که خداوند نخست یک کنز مخفی بوده است، چنین می‌شود که واقعیاتی آشکار بوده و خداوند از آن واقعیات پنهان بوده است! پس آن واقعیات ارتباطی با وجود خداوندی نداشته‌اند! هم‌چنین مقایسه عرش با خدا درست شبیه به مقایسه کائنات با خدا است که قطعاً غلط است و عرش عالم هستی مانند جوهر و بنیاد آن بوده و امری است ممکن و حادث. بنابر این اعتقاد به خفای نخستین خداوندی به اضافه این که واقعیاتی را با وجود خداوندی فرض می‌کند که آشکار بوده‌اند و خدا از آن‌ها مخفی بوده است؛ و ظهور آن وجود اقدس با خلقت کائنات‌دارای درک شروع شده است! در نتیجه باطن بودن خداوندی بر ظهور او سبقت داشته است! (جعفری، ۱۳۸۶، ۱۱، ۶۰-۶۷).

با توجه به خطبه ۶۵ از امیرالمومنین (علیه‌السلام) و از مباحث گذشته می‌توان دریافت که تعیین خاص هر موجودی نمی‌تواند در عین تحقق آن تعیین، تشخیص دیگری را بپذیرد، پس حقیقتی که با ظاهر- بودن متعین است، نمی‌تواند در همان حال از تعیین باطن بودن نیز برخوردار باشد، و بالعکس. البته این شرط احتیاج به گفتگو ندارد که عدم اجتماع دو تعیین متضاد، با نظر به وحدت‌های مقرر در منطق است و با اختلال به یکی از این وحدت‌ها ظاهر و باطن نیز متغیر می‌گردد (جعفری، ۱۳۸۶، ۱۱، ۶۹).

این مسئله درباره‌ی خداوند جریان ندارد، زیر آن ذات اقدس تکثیری از ناحیه‌ی تکثر موجودیت و ابعاد ندارد که تعیین هر یک از آن‌ها موجب نفی تعیین دیگری شود مگر از دیدگاه ما و شرایط ذهنی خاصی که در ما بوجود می‌آید (جعفری، ۱۳۸۶، ۱۱، ۷۰).

تحلیل فقه‌الحدیثی: شیوه علامه در بررسی این قسمت خطبه استفاده از سبک ادبی در شناساندن زیبایی‌های مفهومی متن و استفاده از انواع قرینه‌ها از جمله تضمین‌ها (آیه، مثل، شعر) و تحلیل‌های فلسفی و منطقی ایشان بر فهم معنا دانست که منجر به استعمال صحیح متن نیز گشته است.

قوله (علیه السلام): «و کلّ ظاهر غیره باطن و...» جز او هر پیدایی پنهان است و هر پنهانی پیدا نیست؛ (زیرا هیچ شیئی مثلاً خورشید در عین پیدا بودن نمی‌تواند پنهان باشد، ولی خداوند دارای دو صفت متضادّ پیدا و پنهان با هم است، پیداست از طریق علائم و نشانه‌ها، پنهان است از جهت کمال بودن این که عقل‌ها به کنه ذاتش برسند (ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۵ ش، ۲، ۳۶۱-۳۶۲).

در توضیح این کلام حضرت «و کلّ ظاهر غیره باطن» می‌گوییم ظهور اشیا عبارت از این است که به طور روشنی برای حسّ یا عقل آشکار باشند. معنای مقابل این واژه «باطن» می‌باشد که به معنی پوشیده ماندن شیء از حسّ یا عقل است. خداوند از جسمانیت و لواحق آن پاک و منزّه است. پس نتیجه این می‌شود که از درک حواسّ نیز به دور است (ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۵ ش، ۲، ۳۷۲). در جای خود با برهان عقلی ثابت شده است که حق تعالی از هر نوع ترکیب خارجی یا عقلی منزّه و پاک می‌باشد. لازم‌اش این است که ذات مقدّسش از آگاهی خرد و عقول به دور باشد.

با توضیح فوق روشن شد که خداوند با اشیا در این نوع ظهور شرکت ندارد، ولی چون خود را به ظهور توصیف کرده است، ناگزیر ظهور خداوند به معنای حضور وجودش در جزئیات آثارش می‌باشد. چنان که خود فرموده است: «سَتَرْتَهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» (ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۵ ش، ۲، ۳۷۳).

به ترتیب اول درجه فکر، اندیشه و استدلال، دوّم مرتبه حدس و گمان، سوّم مرتبه استدلال از ذات حق به ذات حق، نه از امور دیگر بر ذات حق و چهارم فنا و نیست شدن در دریای بیکران عزّت حق می‌باشد، که اعتبار وحدت مطلق هر پیرایه‌ای را از جمال و جلال خداوند دور می‌سازد (ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۵ ش، ۲، ۳۷۳).

با توجه به توضیحی که برای معنای ظهور داده شد، برای هیچ یک از ممکنات چنین ظهوری میسر نیست، زیرا هر چند بعضی از اشیا در عقل و حسّ برخی افراد آشکار و ظاهرند ولی چنین نیست که همین اشیا برای تمام افرادی که حسّ و عقل دارند آشکار و روشن باشند. بلکه آنان که از این اشیای خاصّ بی‌اطلاعتند به مراتب بیشتر از آگاهان به این اشیا هستند. بنابراین می‌توان گفت: هر چیز آشکاری جز وجود حق تعالی به نسبت ظهور و آشکار بودن خداوند باطن و پوشیده است. تنها اوست که برای هر چیزی و در هر چیزی آشکار و متجلّی است؛ زیرا او مبدأ و مرجع همه چیز است و بس.

قوله (علیه السلام): «و کلّ باطن غیره فیهو ظاهر (فیهو غیر ظاهر)»؛ هر باطنی جز خداوند آشکار است. با توضیحی که قبلاً داده شد معنای ظهور و بطون ممکنات روشن

گردید و نیز دانسته شد که باطن بودن خداوند به دو معناست: اول؛ آن که، دریافت ذات مقدس حق بر خردها پوشیده است. دوم؛ آن که ذات او در همه چیز نفوذ دارد و باطن تمام امور نهفته، بر او معلوم و آشکار است.

معنای ظاهری که در مقابل معنای باطن، به تعبیر اول باشد کاملا روشن است. اما ظاهری که در برابر باطن به معنای دوم باشد، این است که بر ظاهر اشیا اطلاع دارد و باطن آن‌ها را نمی‌داند. بدین معناست که گفته می‌شود، فلان شخص مرد ظاهر بین است و یا ظاهری است (ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۵ ش، ۲، ۳۷۴).

پس از شرح دادن معنای ظاهر و باطن می‌گوییم هر باطنی چه منظور از بطون خفا باشد و چه نفوذ دانش در درون اشیا، در مقایسه با خداوند متعال، ظهوری است که در مقابل باطن قرار دارد. ظاهر را در برابر باطن به معنای اول یا دوم بگیریم فرق نمی‌کند، زیرا هر ممکنی هر چند بر بعضی افراد پوشیده باشد، بر دیگران پوشیده نیست. بر فرض که بر تمام انسان‌ها پوشیده باشد، در علم خداوند قطعا ظاهر و آشکار است و هر باطنی جز ذات حق، در مقایسه با خداوند ظاهر است. این ظاهر به معنای اول بود، اما اگر ظاهر را به معنای دوم بگیریم، توضیحش این است که هر دانشمندی هر چند مقام علم و دانشش بالا باشد، بر بعضی از امور احاطه ندارد و از درک آن‌ها درمانده است ولی از احاطه علمی خداوند متعال، مثقال ذره‌ای در زمین و آسمان کوچک و بزرگ، پوشیده نیست. همه چیز در مقایسه با علم خداوند ظاهر و آشکار است، و باطنی در مقابل دانش حق تعالی متصور نیست. (ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۵ ش، ۲، ۳۷۴-۳۷۵).

ابن میثم اذعان می‌نماید که در بعضی از خطبه‌های نهج البلاغه عبارت حضرت چنین نقل شده است: «کلّ ظاهر غیره غیر باطن و کلّ باطن غیره غیر ظاهر»؛ هر ظاهری جز خدا باطن به حساب نمی‌آید و هر باطنی جز او ظاهر محسوب نمی‌شود.

هم‌چنین در معنای تفصیلی جمله گفته است:

«هر ممکنی از ممکنات، اگر برای حسّ و عقل روشن و آشکار باشد، به آن باطن گفته نمی‌شود؛ مانند خورشید و اگر بر حسّ و عقل پوشیده باشد، به ظاهر و آشکار بودن متّصف نمی‌گردد. تنها خداوند است که در عین ظهور نهفته است، هم مخفی است و هم آشکار و هم ظاهر است و هم باطن. به نظر من در صحّت این نسخه بدل، تردید است. چه این که قبلا ثابت کردیم، خداوند متعال، به دو اعتبار، ظاهر و آشکار و باطنی و مخفی است» (ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۵ ش، ۲، ۳۷۵).

به لحاظی بعضی از ممکنات هم، چنین هستند. به عنوان مثل هر عاقلی به ضرورت، وجود زمان را می داند هر چند حقیقت آن بر حکما پوشیده مانده است به همین دلیل دانشمندان درباره حقیقت زمان اختلاف نظر دارند. بنا بر این چنین نیست که هر ظاهری جز خداوند غیر باطن باشد، و یا هر باطنی جز او غیر ظاهر باشد؛ پس نسخه بدلی که ذکر شد از نظر معنی صحیح به نظر نمی رسد (ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۵ش، ۲، ۳۷۵).

تحلیل فقه الحدیثی: ایشان با تحلیل مدقانه در نقش مفردات و واژه شناسی و بهره از قرائنی همچون تضمین ها و بررسی اختلاف نسخ در نسخه شناسی خود و بیان چگونگی اسباب ورود حدیث از حیث منطق دانشمندان و عالمان بر تأکید فرمایش خود بهره برده اند و با این وجود این قسم خطبه را به صورت ناصحیح استعمال نمودند.

۴-۵. شرح منهج البراعه فی شرح نهج البلاغه (خویی)

از بیانات ایشان می توان فهمید که آنچه از ممکنات ظاهر است؛ متصف به باطن نمی شود و مانند خورشید و ماه که در عین پیدایی نمی تواند پنهان باشد. اما وقتی سخن از خدای حی و عظیم الشان می شود؛ او در عین حال متصف به دو صفت هم پیدا و هم پنهان است. زیرا کمال ظهور او باطن است و در نهایت باطن هم ظاهر است (هاشمی خوئی، ۱۴۰۰ش، ۵، ۳-۲).

تحلیل فقه الحدیثی: ایشان با واژه شناسی و فهم مفردات به تحلیل مضمونی کلام حضرت و استفاده از فن تضمین از نوع مَثَل، این قسم خطبه را از متن صحیح به خوبی شرح دادند.

۴-۶. شرح نهج البلاغه (لاهیجی)

کلّ ظاهر غیره غیر باطن؛ یعنی هر ظاهر و معلوم بر غیری غیر از خدا غیر باطن و غیر مجهول است زیرا که به گنه مفهوم و معلوم است. به خلاف خدا احدی نیست به کنه حقیقت از شدت ظهور و هیچ کس راه علم به او ندارد آلا ذاتش و کلّ باطن غیره غیر ظاهر یعنی هر غیر ظاهر و مجهول بر غیری غیر از خدا غیر ظاهر است بنفسه و بذاته بلکه بذاته مجهول است و بی ایجاد و اظهار خدا او را جلوه ظهور نتواند بود و در ظلمت عدم و خفا باقی باشد چه در خارج و چه در ذهن به خلاف خدای (تعالی) که بذاته ظاهر و از شدت ظهور محجوب و مخفی است و باطن است در عین ظهور فی ذاته بذاته لذاته و ظاهر است از برای غیر (نواب لاهیجی، بی تا، ۶۸-۶۹).

تحلیل فقه الحدیثی: ایشان با استفاده از شیوه اجتهادی در فهم مفردات و به کمک فهم فلسفی و منطقی این قسم را تحلیل نمودند که طبق متن صحیح هم شیوه اجتهادی را به درستی طی نمودند.

۴-۷. شرح ابن ابی الحدید

هر ظاهری غیر از او، باطن نیست؛ چون خورشید و ماه و رنگ‌های ظاهر غیر از آن دو، توسط نیروی عقلی درک نمی‌شوند؛ بلکه با حواس ظاهری درک می‌گردند؛ و اما خدای سبحان از وجود خورشید روشن‌تر است؛ ولی آن ظهور را نمی‌توان با قوای حاسه ظاهری درک کرد؛ بلکه وجود او به امر دیگری درک می‌شود که یا در باطن همین جسد مخفی است یا جداست و نه در این جسد و نه در جهت دیگری جز جهت این جسد می‌باشد (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ ق، ۱۵۷).

اما بر تفسیر دوم، از آن‌جا که هر پادشاهی بر رعیت خویش یا بر دشمنانش غالب و قاهر است، ولی باطن آنان را نمی‌داند و از اسرارشان اطلاع ندارد؛ ولی باری تعالی این‌گونه نیست (علاوه بر غلبه بر غیر خود، باطن اسرار همه را نیز می‌داند) (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۹ ش، ۵، ۱۷۲).

تحلیل فقه الحدیثی: ابن ابی الحدید با توجه به فن بلاغتی که داشته؛ این قسم خطبه را نیز با توجه به واکاوی در فهم مفردات و استفاده از گردآوری قرینه‌ها از جمله فن تضمین به خصوص استفاده از مثل شرح داده است که طبق متن صحیح این تحلیل صورت گرفته بود.

۴-۸. بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه (شوشتری)

طبق نظر ایشان نمایان بودن خدا از آن جهت نیست که روی چیزها برآمده و سوار شده و بر آن‌ها نشسته و بر فراز کنگره آن برآمده باشد، بلکه به سبب چیرگی، تسلط و تواناییش بر چیزهاست؛ مانند کسی که گوید: «بر دشمنانم نمایان شدم و خدا مرا بر دشمنم نمایان ساخت» که این نمایان از پیروزی و غلبه خبر می‌دهد. هم‌چنین است نمایان شدن خداوند بر چیزها. معنای دیگر این است که برای کسی که او را بخواهد، نمایان و آشکار است و چیزی بر او پوشیده نیست و اوست تدبیرگر هر چیز که آفریده است، پس کدام آشکاری از خداوند فرخنده و فرازمند نمایان‌تر و روشن‌تر است؛ زیرا هر سو که بنگری، ساخته او موجود است و (حتی) در وجود خودت از آثار او به حدّ کافی وجود دارد؛ ولی نمایان و آشکار بودن

ما آن است که خود شخص آشکار و اندازه‌اش معین باشد، پس در نام شریک او شدید و در معنا غیر او هستیم. (شوشتری، ۱۳۷۶ش، ۱، ۱۷۵).

اما نهان بودن به معنای درون چیزها بودن نیست که به درون آن‌ها رود، بلکه به این معناست که علم و نگه‌داری و تدبیرش به درون چیزها راه دارد؛ چنان‌که کسی گوید: ابطنته؛ یعنی خوب آگاه شدم و راز پنهانی او را فهمیدم (کلینی، ۱۳۸۷ش، ۱، ۲۶۵).

هم‌چنین با رجوع به کتاب توحید شیخ صدوق که علامه شوشتری (به نقل از شوشتری، ۱۳۷۶ش، ۱، ۱۷۷، أخرجه الصدوق فی التوحید، ۶۲، ح ۱۸ ضمن حدیث طویل و أخرجه أيضا الکلینی فی الکافی ۱، ۱۳۷، ح ۳، لکن لیس فی حدیث الکافی هذه القطعة). نیز از آن بر تأکید فرمایش خود بهره جستند دریافتیم:

باطن یعنی این‌که او از گمان‌ها(و خیال‌ها) مخفی می‌باشد. بنابراین او درون است بدون این‌که مسلطی بر او تسلط داشته باشد، زیرا او بر اندیشه سبقت دارد. یعنی از خیال پنهان است و بر دانسته‌ها مقدم می‌باشد، بنابراین دانسته‌ها بر او تسلط ندارد و بر ذهن‌ها مقدم است، و او را درک نکرده‌اند و چشم نسبت به او ناتوان و نمی‌توانند درک کنند. پس او درون هر درونی و پوشیده‌ی هر پوشیده‌ای است. به ذات خود پوشیده و به آیاتش آشکار و پیروز می‌باشد. پس او پنهان بدون پوشش و آشکار، بدون نزدیکی است. معنای دوم این است که او آگاه هرچیز است، یعنی آگاه و بینا به آن‌چه که مخفی می‌کند و یا آشکار می‌سازند و به هرچه منتشر ساخته و آفریده می‌گردد، می‌باشد. ویژگی شخص در مورد خویشانش است که در هر حادثه‌ای در کارشان دخالت می‌کند و یا آنان دخالت می‌کنند، به این معنا که خداوند دانا به اسرار آنان است نه آن‌که خداوند در چیزی مخفی می‌شود که آن چیز او را می‌پوشاند. (ابن بابویه، ۱۳۸۸ش، ۱، ۲۸۷؛ به نقل از شوشتری، ۱۳۷۶ش، ۱، ۱۷۸، أخرجه الکلینی فی الکافی ۱، ۱۱۶، ح ۷ و الصدوق فی التوحید، ۱۹۳، ح ۷ و رواه الطبرسی فی الاحتجاج ۲، ۴۴۲).

تحلیل فقه الحدیثی: ایشان در پژوهشی ژرف نگرانه، با استفاده از گردآوری قرائنی همچون تعلیل امام و انواع تضمین‌ها (آیات و روایات)؛ تشکیل خانواده حدیثی این خطبه و تعیین سبب صدور و فهم مفردات و استفاده از شیوه‌های بازیابی متن مانند نسخه‌شناسی همیشه سعی کردند مطمئن‌ترین نقل‌ها را بیابند که این نقل ایشان نیز صحیح بود.

۴-۹. تسنیم (جوادی آملی)

اگر چیزی حضور و غیابی محدود داشت، غیاب و حضورش در برابر یکدیگر است، اما خدایی که حضور و غیابی نامحدود دارد، غیب و حضورش عین یکدیگر است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: هر باطنی جز خداوند غیر ظاهر است و هر ظاهری جز او غیر باطن: «کلّ ظاهرٍ غیره غیر باطنٍ وکل باطنٍ غیره غیر ظاهرٍ». غیر خدا ظهورش در مقابل بطون و بطونش در برابر ظهور است، اما ذات اقدس خداوند ظهورش عین بطون و بطونش عین ظهور است؛ زیرا ظهور و بطون غیر خدا محدود است و می‌تواند از یکدیگر جدا باشد، ولی ظهور و بطون خدا که نامحدود است عین یکدیگر است. خدای سبحان از شدت نورانیت محجوب است و این محجوب بودن به ضعف باصره شاهد برمی‌گردد، نه غیبت مشهود. (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ۲، ۱۶۵).

برخی آیات قرآن نیز غیبت را از خداوند نفی می‌کند و به نحو التزام حضور او را می‌فهماند؛ مانند: «... وما کنا غائبین» (اعراف، ۷).

حاصل این که، پرهیزکاران به همه مصادیق غیب (خدای سبحان، وحی و نبوت، فرشتگان، قیامت و بهشت و جهنم) ایمان دارند: «والمؤمنون کل امن بالله وملائکته وکتابه ورسله» (بقره، ۲۸۵) و اما مشرکان گرچه خدای سبحان را خالق آسمان‌ها و زمین می‌دانستند: «ولئن سألتهم من خلق السموات والأرض ليقولن الله»، ولی در ربوبیت و عبادت خدا شرک می‌ورزیدند و دیگر مصادیق غیب، مانند رسالت بشر و زندگی پس از مرگ را منکر بودند (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ۲، ۱۶۶).

تحلیل فقه الحدیثی: ایشان تعلیل فرمایش فلسفی - اعتقادی خود را به این قسمت خطبه معطوف نموده و در ادامه از قرائنی همچون تضمین‌ها به خصوص آیات برای فهم مفردات حقیقی کلمات استفاده می‌نمایند. البته با توجه به استاد صحیح ایشان به نوشتار صحیح متن ذکر شده از نهج البلاغه می‌توان مطلب ایشان را نیز مستند بر تحلیل از شرح صحیح دانست که نام آن ذکر نشده بود.

۴-۱۰. مصادر نهج البلاغة و أسانیده (حسینی)

مرحوم عبدالزهره حسینی در کتاب ارزشمند مصادر نهج البلاغة و أسانیده تصریح می‌کند: به نقل آمدی این خطبه، در غرر الحکم، ص ۲۳۸ روایت شده مانند: «کل عزیز غیر الله سبحانه دلیل» و «کل قوی غیر الله سبحانه ضعیف» و «کل مالک غیر الله سبحانه مملوک» و «هكذا تراه جاء بلفظ الجلالة ظاهرا في كل» (حسینی خطیب، ۱۳۶۷ ش، ۴۷).

تحلیل فقه الحدیثی: بیانات ایشان نشانگر بهره از قرائن متعدد و سعی بر تطابق مضمونی و مفهومی منابع ذکر شده توسط ایشان با خطبه مذکور در نهج البلاغه است اما نه در عین حال عیناً همان فراز باشد.

۴-۱۱. حدائق الحقائق فی شرح نهج البلاغه

ایشان در معنای خطبه می‌فرماید: آنچه که حس می‌شود، بدون این‌که مانعی در برابر آن باشد؛ زنده درک کننده بر سلامت؛ پس آن آشکار است.

اما نپهان بودن به معنای درون چیزها بودن نیست که به درون آن‌ها رود، بلکه به این معناست که علم و نگه‌داری و تدبیرش به درون چیزها راه دارد؛ چنان‌که کسی گوید: ابطنته؛ یعنی خوب آگاه شدم و راز پنهانی او را فهمیدم (حدائق الحقائق فی شرح نهج البلاغه، ۱، ۳۳۴-۳۳۵؛ ر.ک: کلینی، ۱۳۸۷ش، ۱، ۲۶۵).

تحلیل فقه الحدیثی: ایشان ابتدا توجه به فهم مفردات نموده، سپس در فهم ترکیبات اشاره به مجاز بودن بخشی از خطبه کرده و سپس با استفاده از قرائن، موضوع را تبیین نمودند که منجر به صحت متن و معنا شده است.

۴-۱۲. شرح الحیاة

دیگر چیزها و حقیقت‌ها اگر پنهانند، پنهانند و اگر آشکارند آشکار و این تنها خدا است که آشکار پنهان است و پنهان آشکار، در عین پنهانی آشکار است و در عین آشکاری پنهان، «هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ، وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ، وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (حدید، ۳) (حکیمی، بی تا، ۱، ۷۱۳).

تحلیل فقه الحدیثی: ایشان توجه به قرینه تضمین (آیه) در شرح این قسمت خطبه نموده‌اند که باعث درستی کلامشان شده است.

۵. خانواده حدیث

منظور از خانواده حدیثی؛ احادیث ناظر به یک موضوع، که در بسیاری از موارد به یکدیگر نیز ناظراند. اجزای موضوع و مفهوم ارائه شده توسط امامان را که در واقع یک امر واحد بوده و در نقل راویان تکه تکه شده است؛ در کنار هم می‌نشینند و به آن‌ها جان می‌بخشد (مسعودی، ۱۳۸۴، ۱۵۱). از این‌رو احادیثی که راجع به باطن و ظاهر از صفات کمالیه الهی است، مورد تدقیق قرار دادیم:

- الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ تَسْبِقْ لَهُ خَالٌ حَالًا وَ كُلُّ بَصِيرٍ غَيْرُهُ يَعْمَى عَنْ خَفِيِّ الْأَلْوَانِ وَ لَطِيفِ الْأَجْسَامِ وَ كُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ غَيْرُ بَاطِنٍ وَ كُلُّ بَاطِنٍ غَيْرُهُ غَيْرُ ظَاهِرٍ (در ترجمه های فوق به معنای آن اشاره کردیم) (مجلسی، ۱۴۰۳ش، ۷۴، ۳۰۵ و ج ۴ ص ۳۰۸، ح ۳۷).

- کلّ باطن عند الله جلّت آلاؤه ظاهر؛ هر درونی در پیشگاه خدایی که نعمت‌هایش والاست، آشکار و ظاهر است. (آمدی، ۱۳۷۸ش، ۱، ۹۰).

- قد أحاط علم الله سبحانه بالباطن، و أحصى الظواهر؛ به راستی که علم خدای سبحان باطن‌ها و نهان‌ها را فرا گرفته و برون‌ها را شماره کرده است (آمدی، ۱۳۷۸ش، ۱، ۹۸).

- لكلّ ظاهر باطن علی مثاله، فمن طاب ظاهره طاب باطنه، و ما خبث ظاهره خبث باطنه؛ هر ظاهری را باطنی است همانند آن و از این رو کسی که ظاهرش پاک شد درونش نیز پاک باشد، و کسی که ظاهرش ناپاک بود درونش نیز ناپاک باشد (آمدی، ۱۳۷۸ش، ۱، ۱۶۵).

- الامام علی (علیه السلام) — فی تمجید الله — : الظاهرُ بِعَجَائِبِ تَدْبِيرِهِ لِلنَّاطِرِينَ، وَالباطِنُ بِجَلَالِ عَزَّتِهِ عَنِ فِكْرِ الْمُتَوَهِّمِينَ؛ در تمجید خداوند عزوجل: به وسیله تدبیرهای شگفتش، برای بینندگان آشکار است و به خاطر شکوه عزتش، از اندیشه کنندگان نهان است (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۳، بحار الأنوار، ۴، ۳۱۹، ح ۴۵).

- عنه (علیه السلام) : الظاهرُ فَلَاشَيْءٍ فَوْقَهُ، وَالباطِنُ فَلَاشَيْءٍ دُونَهُ؛ او، آشکاری است که چیزی بالاتر از او نیست. نهان است و چیزی نهان تر از او نیست (خطبه ۹۶).

- عنه (علیه السلام) : هُوَ الظَّاهِرُ عَلَيْهَا بِسُلْطَانِهِ وَعَظَمَتِهِ، وَهُوَ الباطِنُ لَهَا بِعِلْمِهِ وَمَعْرِفَتِهِ؛ با قدرت و بزرگی خود، بر آفریده‌ها اقتدار دارد و قدرت او پدیدار است، و با علم و معرفتی که دارد، به درون آن‌ها آگاه است (خطبه ۱۸۶؛ الاحتجاج، ۱، ۴۷۸، ح ۱۱۶؛ بحار الأنوار، ۷۷، ۳۱۳، ح ۱۴).

- عنه (علیه السلام) : الظَّاهِرُ لَا يُقَالُ : «مِمَّ»، وَالباطِنُ لَا يُقَالُ : «فِيمَ»؛ آشکاری است که گفته نمی‌شود: «از چه چیز است؟»، و نهانی است که گفته نمی‌شود: «در چه چیز است؟» (خطبه ۱۶).

- عنه (علیه السلام) : الَّذِي بَطَّنَ مِنْ خَفِيَّاتِ الْأُمُورِ، وَظَهَرَ فِي الْعُقُولِ بِمَا يَرَى فِي خَلْقِهِ مِنْ غَلَامَاتِ التَّدْبِيرِ؛ هموست که علمش در باطن امور، نفوذ دارد و از علامت‌های تدبیری که

در آفریدگان او دیده می‌شود، برای خِردها آشکار است. (الکافی، ۱، ۱۴۱، ح ۷؛ التوحید، ۳۱، ح ۱ کلاهما عن الحارث الأعور؛ بحار الأنوار، ۴، ۲۶۵، ح ۱۴).

هموست که علمش در باطن امور، نفوذ دارد و از علامت‌های تدبیری که در آفریدگان او دیده می‌شود، برای خِردها آشکار است.

- عنہ (علیه السلام): الظَّاهِرُ لِقُلُوبِهِمْ بِحُجَّتِهِ؛ با دلیل‌های روشن خود، بر دل‌های ایشان (بندگان) آشکار است (خطبه ۱۰۸).

- عنہ (علیه السلام): الظَّاهِرُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بِالْقَهْرِ لَهٗ؛ با چیرگی بر همه چیز، بر همه چیز آشکار است (الکافی، ۱، ۱۴۲، ح ۷؛ التوحید، ص ۳۳، ح ۱ کلاهما عن الحارث الأعور؛ بحار الأنوار، ۴، ۲۶۶، ح ۱۴).

- عنہ (علیه السلام): الظَّاهِرُ لَا بِرُؤْيَةٍ، وَالْبَاطِنُ لَا بِلَطَافَةٍ؛ آشکار است، نه با دیده شدن، و نهان است، نه از روی لطافت (خطبه ۱۵۲).

- عنہ (علیه السلام): بَاطِنٌ لَا يَمْدَاخِلُهُ، ظَاهِرٌ لَا يَمْرَائِلُهُ؛ پنهان است، نه با وارد شدن، و آشکار است، نه با جدا بود (تحف العقول، ص ۶۳، خطبه ۱).

۶. وحدت سیاق

از سیاق کلام امام علی (علیه السلام) می‌توان از مفهوم صفات خدا به عنوان امر ثابت این بحث نام برد و در نتیجه متغیرهای آن در تعدادی از نسخه‌های «نهج‌البلاغه» جمله بالا به این صورت آمده است: «وَكُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ غَيْرٌ بَاطِنٌ وَ كُلُّ بَاطِنٍ غَيْرُهُ غَيْرٌ ظَاهِرٌ» و جمعی از شارحان نهج‌البلاغه اصرار بر این دارند که «غیر» در هر دو جمله (... غیر باطن... غیر ظاهر) یا باید وجود داشته باشد و یا در هر دو حذف شود! حتی بعضی به نقل از آیت‌الله مکارم شیرازی؛ ادعای قطع و یقین کرده‌اند که نسخه «صبحی صالح» که در جمله اول، غیر ندارد و در جمله دوم دارد، نادرست است و البته قرینه وحدت سیاق نیز چنین اقتضایی را دارد. ولی همان‌گونه که در بالا آمد، نمی‌توان ادعا کرد که این نسخه غلط است و تفسیر قابل توجهی دارد که در مطالب شروح به آن اشاره شده است (ر. ک: مکارم شیرازی، شرح پیام امیرالمومنین، ۳، ۷۹ - ۶۵). زیرا در هر حال غیر خدا ظهورش در مقابل بطون و بطونش در برابر ظهور است، اما ذات اقدس خداوند ظهورش عین بطون و بطونش عین ظهور است.

۷. اختلاف نسخ یا خیانت

در نهج البلاغه در عین این که خداوند متعال با اوصاف کمالیه توصیف شده است، هر گونه صفت "مقارن" و زائد بر ذات نفی شده است. از طرف دیگر، از آن جا که اشاعره طرفدار صفات زائد بر ذات هستند و معتزله هر گونه صفت را نفی می‌کنند؛ همین امر سبب شده که بعضی بپندارند آنچه در نهج البلاغه در این زمینه آمده است در عصرهای متأخرتر ساخته شده و تحت تأثیر افکار معتزلی بوده است و حال آن که اگر فردی اندیشه‌شناس باشد می‌فهمد در نهج البلاغه که صفت نفی می‌شود، صفت محدود نفی می‌شود و صفت نامحدود برای ذات نامحدود مستلزم عینیت ذات با صفات است نه انکار صفات آن چنان که (مطهری، ۱۳۷۹ ش، ۱، ۶۹). معتزله پنداشته‌اند، و اگر معتزله به چنین اندیشه‌ای رسیده بودند هرگز نفی صفات نکرده و قائل به "نیابت" ذات از صفات نمی‌شدند.

اساساً عقل جزئی، در بسیاری از موارد، تابع و مقلد چیزی بیرون از خویش است و با همه محوریت ظاهری خویش، از آن کانون اثر می‌پذیرد؛ و این چیز یا عقل کلّ که وحی است (آن گونه که در حوزه عمل مؤمنان پایبند به ادیان و شرایع آسمانی مشهود است) یا نفس اماره نوعی (آن گونه که در عرصه سیاست و فرهنگ و اقتصاد رسمی غرب پس از رنسانس، و در ظلّ و ذیل حاکمیت اومانیسیم و ایسم‌های برخاسته از آن نظیر سکولاریسم)، جریان دارد.

۸. نتیجه گیری

- با تجمیع نظرات و بررسی‌های صورت گرفته در نسخ فوق درمی‌یابیم:
آنچه از ساختار صحیح خطبه برآمد، در کتب نویسندگانی همچون ابن ابی‌الحدید، میلانی، فیض الاسلام، شریف رضی، نواب لاهیجی و کتب بهج‌الصباغه و حدائق‌الحقائق فی شرح نهج‌البلاغه و ترجمه آن در قرن ۵ و ۶ قابل مشاهده بود اما در کتب دیگر نویسندگان همچون مصادر نهج‌البلاغه و اسانیده، دیلمی، ابن میثم بحرانی، سید رضی؛ به نحو دیگری استعمال شده بود که به نظر ما ناصحیح است.

آن چنان که در نسخه دکتر صبحی صالح چنین آمده بود: «و کلّ ظاهر غیره باطن» و یقیناً غلط است و جمله صحیح چنین است: «و کلّ ظاهر غیره غیر باطن» که مطابق نسخ دیگر از جمله ابن ابی‌الحدید، عبده، خوبی و غیره می‌باشد که البته با توجه به فرمایش آیت الله مکارم شیرازی اشکالی در به کارگیری دو نسخه پیش نخواهد آمد و از این رو در اثر

استنساخ مکرر و یا سهوالقلم کاتبان دستخوش تصحیف و اختلاف فراوان شده و در نتیجه خیانتی هم در این امر صورت نگرفته است.

از این رو می توان اذعان داشت:

۱. بسیاری از شارحان و مترجمان نهج البلاغه با کمک سیاق کلام توانسته اند همان وجه صحیح عبارت را ترجمه و شرح نمایند.

۲. تصحیف در برخی موارد می تواند موجب اشکال و اشتباه در متون قدیم شود.

۳. تصحیح بینابین متون در برخی موارد موجب می شود، متن در دست تصحیح دقیق تر و صحیح تر ارائه گردد؛ از این رو تأمل در وجوه مختلف و شروح مورد نظر، منجر به بازبینی دقیق تر در عبارات به کار رفته در نهج البلاغه خواهد بود.

منابع

۱. ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبیه الله، (۱۳۸۹ش)، ترجمه و شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید معتزلی، ترجمه: غلامرضا لایقی، کتاب نیستان، تهران.
۲. ابن ابی‌الحدید، عبد الحمید بن هبیه‌الله، (۱۴۰۴ق)، شرح نهج‌البلاغه لابن ابی‌الحدید، مصحح: ابراهیم، محمد ابوالفضل، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۸۸ش)، ترجمه کتاب توحید شیخ صدوق، ترجمه علی اکبر میرزایی، علویون، قم.
۴. ابن میثم بحرانی، میثم بن علی، (۱۳۷۵ش)، ترجمه شرح نهج‌البلاغه (ابن میثم)، ترجمه: قربانعلی محمدی مقدم، علی اصغر نوایی یحیی‌زاده، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد.
۵. آمدی، عبدالواحد بن محمد، (۱۳۷۸ش)، غرر الحکم و درر الکلم (با شرح و ترجمه فارسی)، هاشم رسولی محلاتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، قم.
۶. جعفری تبریزی، محمدتقی، (۱۳۸۱ش)، ترجمه نهج‌البلاغه (علامه جعفری)، محمدحسین شریف‌الرضی، آستان قدس رضوی، مشهد.
۷. _____، (۱۳۸۶ش)، ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه (علامه جعفری)، چاپ نهم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۸. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۸ش)، تسنیم، محقق: علی اسلامی، مرکز نشر اسراء، قم.
۹. حسینی خطیب، عبدالزهراء، (۱۳۶۷ش)، مصادر نهج‌البلاغه و اسانیده، چ چهارم، دارالزهراء، بیروت.
۱۰. حکیمی، محمدرضا و حکیمی، محمد و حکیمی، علی، (بی تا)، الحیاء، مترجم: آرام، احمد، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
۱۱. دشتی، محمد، (۱۳۷۹ش)، ترجمه نهج‌البلاغه، چاپ هفتم، نشر مشرقین، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
۱۲. دیلمی، حسن بن محمد، (۱۴۱۲ق)، إرشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی)، الشریف‌الرضی، قم.
۱۳. سید رضی، أبوالحسن محمد الرضی بن الحسن الموسوی، (بی تا)، نهج‌البلاغه، محقق: صبحی صالح، دارالکتاب لبنانی.

۱۴. شریف‌الرضی، محمد بن حسین، (۱۳۶۴ش)، ترجمه نهج البلاغه، ترجمه امیر اسماعیلی، نشر ظاهری، تهران.
۱۵. شریف‌الرضی، محمد بن حسین، (۱۳۷۸ش)، نهج البلاغه (سخنان، نامه‌ها و حکمت‌های امیرالمؤمنین امام علی بن ابی طالب (علیه السلام))، ترجمه آیتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
۱۶. شریف‌الرضی، محمد بن حسین، (۱۳۷۹ش)، ترجمه نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، مشهور، قم.
۱۷. شریف‌الرضی، محمد بن حسین، (۱۳۸۶ش)، ترجمه نهج البلاغه، ترجمه حسین انصاریان، پیام آزادی، تهران.
۱۸. شریف‌الرضی، محمد بن حسین، (۱۳۸۸ش)، نهج البلاغه (سخنان، نامه‌ها و حکمت‌های امیرالمؤمنین امام علی بن ابی طالب (علیه السلام))، محقق محمد مهدی جعفری، نشر ذکر، تهران.
۱۹. شهیدی، جعفر، (۱۳۷۸ش)، نهج البلاغه (ترجمه شهیدی)، چاپ چهاردهم، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، تهران.
۲۰. العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعة، (۱۴۱۵ق)، تفسیر نور الثقلین، مصحح: رسولی محلاتی، سید هاشم، اسماعیلیان، قم.
۲۱. عیاض بن موسی قاضی عیاض، (۹۷۷ق)، الالماع الی معرفة اصول الروایة و تقیید السماع، چاپ احمد صقر، قاهره.
۲۲. فیض الاسلام، (۱۳۷۹ش)، ترجمه و شرح نهج البلاغه، چاپ پنجم، انتشارات فیض الاسلام.
۲۳. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۸۷ش)، ترجمه اصول کافی، ترجمه صادق حسن‌زاده، نشر قائم آل محمد (عج)، قم.
۲۴. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار، مصحح: جمعی از محققان، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۵. محمدی ری شهری، محمد، (۱۳۸۹ش)، میزان الحکمه، نشر دارالحدیث
۲۶. مسعودی، عبدالهادی، (۱۳۸۴ش)، روش فهم حدیث، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
۲۷. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۹ش)، سیری در نهج البلاغه، صدرا، تهران.

۲۸. مغنیه، محمد جواد، (۱۳۸۷ش)، در سایه سار نهج البلاغه (فی ضلال نهج البلاغه)، مترجمان: حسن بستان و...، دارالکتب الاسلامیه، قم.
۲۹. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۸۵ش)، نهج البلاغه با ترجمه فارسی روان، ترجمه امامی و آشتیانی، مدرسه امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، قم.
۳۰. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۸۶ش)، پیام امام امیرالمومنین (علیه السلام)، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۳۱. میلانی، سید هاشم، (۱۴۳۳ش)، نهج البلاغه، العتبه العلویه المقدسه، عراق.
۳۲. نواب لاهیجی، محمد باقر بن محمود، (بی تا)، شرح نهج البلاغه، محمدحسین شریف‌الرضی، اخوان کتابچی، تهران.
۳۳. هاشمی خویی، حبیب‌الله بن محمد، (۱۴۰۰ش)، شرح منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، محمد باقر کمره‌ای، مکتبه الاسلام، تهران.